

در دوره‌های معینی از تاریخ، گاهی متفکر یا فیلسوفی پیدا می‌شود که هوشمندانه حال و روز بشری را در آن دوره معین تحلیل می‌کند و با قلمی شیرین و شگردهایی تازه پیچیدگیهای زندگی بشری را بازمی‌نمایاند.

لیک کولا کووسکی متفکر و فیلسوف لهستانی را شاید بتوان در شمار اینگونه متفکران امروزی به شمار آورد.

کولا کووسکی اکنون استاد رشته فلسفه در دانشگاه شیکاگو و دانشگاه آکسفورد است. در سال ۱۹۶۸ وقتی رئیس گروه تاریخ فلسفه در دانشگاه ورشو بود، بنا به دلایل سیاسی از لهستان تبعید شد.

یکی از شگردهای نویسندگی کولا کووسکی، استفاده از وارونه‌گویی یا نفی‌نگری طنزآمیز است. پرسشی را نخست وارونه مطرح می‌کند و جنبه منفی مطلب را می‌گیرد و بعد بحث را ادامه می‌دهد. برای نمونه در مقاله‌ای با عنوان «سوسیالیسم چیست؟» نخست می‌گوید که «سوسیالیسم چه چیز نیست.» مثلاً سوسیالیسم جامعه‌ای نیست که:

... در آن شخصی که اصلاً جنایتی نکرده، در خانه بنشیند و منتظر پلیس بماند. که در آن آدمی، زندگی بهتری دارد چون اصلاً فکر نمی‌کند و مایل است که همه شهروندان یک نظریه واحد فلسفی، یک عطف مشی

خارجی، یک نوع اقتصاد، ادبیات و اخلاقیات یکسان داشته باشند. که در آن فیلسوفان و نویسندگان همیشه همان چیزی را می‌گویند که امیران و وزیران، منتها بعد از آنها. که در آن هرکس باید چیزی را که دیروز تأیید کرده، امروز پس بگیرد و همیشه هم خیال کند که نظریه‌اش را تغییر نداده است.

در پایان مقاله معمولاً نتیجه‌گیری می‌کند و می‌گوید که این نکته اول است، حالا خوب گوش کنید حضرات، تا به شما بگویم سوسیالیسم چیست - سوسیالیسم چیز خوبی است! کولا کووسکی در سال ۱۹۲۷ در رادوم لهستان به دنیا آمد و هنوز پسر بچه‌ای مدرسه‌ای بود که جنگ شروع شد. در تمام مدت اشغال لهستان توسط آلمانیها، در خانه‌ای روستایی که کتابخانه مفصلی نیز داشت به سر برد. بعد از جنگ، دوره دبیرستان را به پایان رساند و به عضویت سازمان جوانان حزب کمونیست درآمد و در سال ۱۹۵۰ از دانشگاه لودز در رشته فلسفه فارغ التحصیل شد. حتی پیش از فارغ التحصیل شدن، مقاله‌هایی می‌نوشت و سخنرانیهای ایراد می‌کرد. سپس در بخش فلسفه دانشگاه ورشو به تدریس اشتغال ورزید و عضو هیأت تحریریه مجله «اندیشه‌های فلسفی» شد. نوشته‌هایش در این زمان، همه نوشته‌های آتشین در دفاع از مارکسیسم بود:

فیلسوفان دنیای به اصطلاح دموکراسی می‌کوشند با کمک فورمولهای کذب مثل «انسان هدف جامعه است»، «جامعه برای انسان است، نه انسان برای جامعه» همان هدفی را در پیش گیرند که متافیزیکیهای اگزیستانسیالیست دنبال می‌کردند. یعنی مقابله آزادی فرد با آزادی جامعه و در نتیجه آزادی انسان با آزادی طبقات اجتماعی. آنها می‌کوشند نشان دهند که درک درست حقوق انسانی، جدا از مبارزات طبقاتی و قوانین عینی توسعه اجتماعی است.

... فیلسوفان آن دپار برای فعالیتهای پلیس بورژوازی، توجهات متافیزیکی سرهم می‌کنند و می‌پندارند با جانشین کردن کلمه «غرب» به جای «امپریالیسم» می‌توان جلوی مبارزات طبقه کارگر در غرب را گرفت.

کولا کووسکی در سال ۱۹۵۴ برای شرکت در کنگره فیلسوفان مارکسیست در رم به ایتالیا سفر کرد و در آنجا با کنجکاوی به سخنرانیها گوش داد. اما از آن پس دیگر در نوشته‌هایش، رگه‌هایی از نافرمانی نسبت به اعتقادات پیشینش به چشم خورد و سخنانش معانی دوپهلو گرفت. آنگاه به نخستین نهضت موسوم به رویونیستها یا «تجدیدنظر طلبان»، لهستان پیوست و به تدریج

نظریات فلسفی اش در باره اخلاق و اسطوره و تاریخ دگرگونی‌هایی یافت. ضمن بحث در باره فلسفه مسیحیت، نکته‌هایی تازه و باریک در باره آزادی فرد و آزادی جامعه و شخصیت انسان و خرد عملی و خرد ذهنی عنوان کرد و سرانجام به این پرسش رسید که «آیا شناخت شخصیت طبقاتی در اندیشه فلسفی به معنای مرگ فلسفه در جامعه بی طبقه است؟» و در پایان جوابی نخست دوهلوی و سپس قاطعانه منفی داد و گفت که «وظایف اجتماعی فلسفه با پایان یافتن وظایف طبقاتی اش از بین نمی‌رود... زیرا منبع اصلی آن، که زندگی اخلاقی مردم است، هرگز خشک نمی‌شود.» و سپس نتیجه گرفت «با اصلاح تربیتی تکنیک‌های پژوهشی در علوم انسانی، مفهوم مارکسیسم نیز به عنوان یک مکتب فکری جداگانه، به نوبه خود تغییر می‌یابد و سپس بکلی محو می‌شود. همان‌گونه که مکتب نیوتون در فیزیک.»

کولا کووسکی آنگاه مراحل «تجدیدنظر طلبی مارکسیستی» را پشت سر گذارد و با کسب تجربه‌های تاریخی به تحلیل مسائل کلی تری پرداخت و به مرز بحث‌های گسترده «فلسفه انسان» نزدیک شد. سپس با پرسش‌های کلی و سنتی فلسفه سروکار پیدا کرد، پرسش‌هایی که با آغاز واکنش نسبت به پوزیتیویسم منطقی در فلسفه مدرن، بار دیگر متداول شده بود. مطالعات پیگیرش در منطقی، تجربیاتش در فعالیتهای سیاسی و علاقه اش به خودمختاری اخلاقیات، موجب تشنه‌های جدیدی در اعتقادات فلسفی اش شد. مقاله‌ای در باره ابوعلی سینا منتشر کرد و در باره قرون وسطا و فلسفه امروزی کاتولیک کتابهایی نوشت و رسالاتی در باره لایب نیتز، برگسون، پاسکال و اسپینوزا انتشار داد. کتاب «در باره فلسفه کاتولیک» (۱۹۵۵) و «مفهوم جهان در زندگی روزمره» (۱۹۵۷) از آن جمله است. علاقه پرشورش به اخلاق فردی، او را به اندیشه‌های مارکس در جوانی و نیز به پرسش‌های هگلی سوق داد تا بلکه چشم اندازهای انسانی تری برای مارکسیسم پیدا کند. از آن پس مکتبها و مشربهای فلسفی گوناگونی همچون فلسفه زندگی و بینش مانویت را آزمود و در فلسفه ورزیدگی بیشتر یافت و سرانجام مثل هر فیلسوف خوب دیگری میان ضرورت انتخاب هستی شناسی و ناممکن بودن اثبات معرفت شناختی سرگردان ماند. او را فیلسوف زندگی نامیده‌اند اما این اصطلاح، پوشش مستمر فلسفی او را به درستی نشان نمی‌دهد، هر چند جنبه‌های مهمی از آن را آشکار می‌سازد. فیلسوف محبوب او اسپینوزاست که نفوذش تقریباً در همه آثار او هویدا است. کولا کووسکی هم مثل اسپینوزا با دومقولگی فلسفی روبه روست که برای او در حکم نوعی بستر «پروکروستس» است. (همان راهزنی، در افسانه‌های یونانی، که مردم را بر تختی می‌خواباند و برای این که به اندازه آن بستر شوند، آنها را به زور می‌کشاند یا پاهایشان را قطع می‌کرد.) دومقولگی سنتی ایدالیسم و ماتریالیسم، وحدت‌انگاری و دوگانه‌انگاری، فردیت و لایتناهی، اخلاق و جبریت همه دلمشغولیهای فلسفی کولا کووسکی بوده است. او هم مثل اسپینوزا در زمینه مشکل وضعیت بشری همان نظری را دارد که آمیخته‌ای از یأس و امید و نیز شکاکیت در حکمت و فرزانیگی است. و نیز همچون اسپینوزا نه تنها نگره اخلاقی را محور اندیشه‌های فلسفی خود قرار می‌دهد که با سنت‌گروی سیاسی و اجتماعی نیز با جبریت اخلاقی مواجه می‌شود. کتابی

نیز در باره اسپینوزا نوشت و راه او را راهی پرسنگلاخ توصیف کرد که در آن آدمی در مبارزه‌ای دشوار با بی‌کرانگی اندیشه انسان درگیر است. کولا کووسکی می‌گوید که اسپینوزا کوشید تا بر اندیشه مرگ فائق آید بی آن که بخواهد به پندار بقا و نامیرایی انسان بجوید. یک فرد باید راهی بجوید تا همیشه با لایتناهی همراه باشد «همان‌گونه که یک موجود زنده همیشه با قلب خود همراه است.» مدتی هم به مذهب روی آورد و از آنان که اعتقادات مذهبی را مایه عدم رشد فرهنگ و دانش بشری و در نتیجه عدم کنترل جامعه می‌پندارند، انتقاد کرد.

با این همه، کولا کووسکی خردگرایی است که محدودیت‌های خرد ناب را می‌شناسد و به اهمیت خرد عملی پی برده است. بی آن که یکسره مارکسیسم را مردود بشمارد، غایت‌شناسی و فرجام‌گرایی آن را قاطعانه رد می‌کند و نه تنها انتقاد لنینستی علیه «ایمان‌گرایی» فلسفی را عبث می‌داند که معتقد است «فعل ایمان یکی از شرایط ضروری اندیشه تاریخی است.» در روش‌های تحلیلی، پیرو پوزیتیویست‌هاست اما اینهمانی اهداف علمی و فلسفی را نمی‌پذیرد، مرکز اعتقادات فلسفی‌اش «انسان» است اما در عین حال، متافیزیک را هم اساس اخلاقیات خود می‌داند. «رتالیسم مردم‌شناسی» پایه اندیشه‌های فلسفی اوست با این همه معتقد است که «لایتناهی تنها موطن انسان» است. فیلسوفی است واقعاً سوگناک و تراژیک که هرگز تسلیم یأس و اخوردگی نمی‌شود.

کولا کووسکی پیش از سی کتاب به چند زبان نوشته است از جمله: «انسان بی جایگزین»، «مارکسیسم و ماورای مارکسیسم»، «فرد و لایتناهی» و «فرهنگ و بتها». در زمینه رمان و داستان کوتاه و داستان کودکان نیز با الهام از تاریخ مقدس، ذوق آزمایی‌هایی کرده و آثاری انتشار داده است که از آن جمله می‌توان «کلید آسمانها» و «سیزده داستان از قلمرو لایلونی» و «گفت و گو با شیطان» را نام برد. اما در واقع کولا کووسکی را باید یک «مقاله‌نویس» نمونه و برجسته نامید، زیرا با نوشتن مقاله است که می‌تواند به بهترین شکلی، مسائل پیچیده فکری و عقلی زمانه خود را بازنماید. در مقاله است که او فرصت می‌یابد با توجه به نکات حساس و قیود کلامی در مورد یافته‌های خود به یقین اظهار نظر کند و میان عقاید متضاد، تعادلی مناسب برقرار سازد و به نتیجه‌ای مطلوب برسد. مقاله، بیانیه یا ابلاغیه یا اعلامیه نیست که مختص جوامع و فرهنگ‌های جزم‌اندیش است. مقاله نوعی آزمون است، گزارشی است از یافته‌های ناب و سنجیده و به نوعی همتای آن شکلی از زندگی است که در آن باید هوشیارانه و محتاطانه روزگار گذراند.

آخرین نوشته کولا کووسکی کتابی است به نام «نوآوری در دادگاهی بی‌پایان» که مجموعه ۲۳ مقاله است و با مسائلی چون نسبی‌نگری اخلاقی، اختلاف‌های فرهنگی، نقش روشنفکر، ارزش زندگی روشنفکری، خود فریبی روشنفکری، اساس حقوق بشر و ارزش‌های بشری، آسیب‌پذیری جامعه باز، بحران مسیحیت، بهار وعده‌های انقلاب، جذایتها و محدودیت‌های محافظه‌کاری، لیبرالیسم یا سوسیالیسم و علم، خرد و فلسفه.

بعضی از مقاله‌ها البته جنبه طنز و تفنن ادیبانه دارد اما در بیشتر آنها مسائلی جدی در باره زندگی بشری مطرح است. به نظر می‌رسد که کولاکوسکی از تجربه‌های زندگی گذشته خود نتایج تلخ و بدبینانه‌ای گرفته است و با نوعی دلزدگی و نومییدی کنایه‌آمیز حرف می‌زند. «هرگز هیچ پیشرفتی وجود نداشته و وجود نخواهد داشت که به بهای ویرانها و شرارت‌هایی تمام نشود.» «در تاریخ بشر پایان خوش وجود ندارد.» «اگر توقع از این بدترها را داشته باشیم، اوقات را به خوشی می‌گذرانیم.» «بزرگترین خطر مدرنیسم، نابودی محرمات و تابوهاست.» اعتقاد به این نظریه که با محو محرمات یا تغییر چارچوب نهادی زندگی بشری می‌توان به آینده‌ای بهتر امیدوار بود «میدان دادن به استبداد است.»

با این همه، بیشترین تلاش کولاکوسکی یافتن پاسخ‌هایی به پرسش‌های اساسی و کلی زندگی بشری است. از کجا آمده‌ایم؟ چه هستیم؟ به کجا می‌رویم؟ (از کجا آمده‌ام. آمدنم بهر چه بود. به کجا می‌روم آخر، نمایی وطن؟) هگل گفته است که شکل و معنای یک دوره تاریخی تنها وقتی روشن می‌شود که آن دوره به پایان رسیده باشد. اما دوره و قرن ما اکنون دارد به پایان خود نزدیک می‌شود و هنوز هیچ پاسخی به پرسش‌های مرتبط با معنای تاریخ امروز، این که در چه وضعی هستیم و چه آینده‌ای در پیش داریم داده نشده است.

مجموعه مقاله‌های کولاکوسکی در واقع تلاشی در این راه است و او کوشیده است تا بر اساس انضباط فلسفی و تجربه‌های شخصی و حساسیت‌های اخلاقی و آموزش‌های تاریخی و یک عمر مواجه بودن با حوادث و نظریه‌های گوناگون، پاسخی هر چند مبهم و مختصر به این پرسش‌ها ارائه دهد.

کولاکوسکی معتقد است که تحولات تاریخی، خارج از حیطه اختیار و کنترل است و باورها و عملکردها و پوشش نهادی زندگی اجتماعی و اخلاقی، زیر فشار بدعتها و بازنگریها و سرخوردگیها خرد می‌شوند. «به هر دوره‌ای از زندگی که می‌اندیشیم، به طور غریزی می‌پرسیم عیبش چیست؟ و دائم به این پرسش ادامه می‌دهیم: عیب اعتقاد به خدا چیست، عیب دموکراسی، سوسیالیسم، هنر، سکس، خانواده، رشد اقتصادی چیست؟ به نظر می‌رسد که ما با احساس بحرانی همه گیر زندگی می‌کنیم، بی آن که قادر باشیم دلایلش را به روشنی دریابیم و چاره‌ای نداریم جز این که به شبه‌راه‌حله‌های ساده یک کلمه‌ای پناه ببریم.» راه حله‌ها، در واقع خود همان مشکلات اند.

کتاب «نوآوری در دادگاهی بی‌پایان»، باری، کتابی بدبینانه است و شاید حرف آخر کولاکوسکی این باشد که باید عادت کنیم بی هیچ راه حلی به زندگی ادامه دهیم و در طول عمر خود با همان چند ارزش اندک انسانی و پاره‌ای هنجارهای موقتی و آزمایشی بسازیم. مقاله «نظریه کلی باغبانی نکردن»، برای آشنایی با سبک و سیاق نویسندگی کولاکوسکی، از کتاب «نوآوری در دادگاهی بی‌پایان» انتخاب و ترجمه شده است.